



خاتمه‌ی مسئله ششم:

۱. در ضمن بحث های قبل به سلسله ای از علوم اشاره کردیم که به عنوان مقدمات اجتهاد (ما یتوقف الاجتهاد علیه) مطرح است.

اما جای این سوال مطرح است که آیا در این علوم، فقیه خود باید مجتهد باشد به این معنی که ملکه اجتهاد در آن علوم را دارا باشد؟ و یا می‌تواند در این علوم به کارشناس مراجعه کند؟

۲. قبل از ورود به بحث لازم است مجدداً اشاره کنیم که نیاز مجتهد به این علوم مقدماتی، به سه نحوه است:

الف) نیاز به برخی از این علوم در پیدایش ملکه اجتهاد (که از مقوله کیف نفسانی است) دخیل است (مثل علم اصول) یعنی اگر کسی چنین دانشی را نداشته باشد، اصلاً ملکه اجتهاد را پیدا نمی‌کند.

ب) نیاز به برخی از این علوم در اعمال اجتهاد (که از مقوله فعل است) دخیل است. (مثل علم لغت شناسی). یعنی اگر کسی چنین دانشی را نداشته باشد، نمی‌تواند از منابع اجتهاد، حکم را فهم کند.

ج) نیاز به برخی از این علوم در شناخت موضوع فتوی دخیل است. یعنی اگر کسی چنین دانشی را نداشته باشد، نمی‌داند که درباره چه چیزی باید از روایات استخراج حکم کند و حکم شرعی بر روی چه موضوعی قرار گرفته است.

۳. مرحوم خویی دو علم اصول فقه و رجال را از زمره مقدمات اجتهاد برمی‌شمارد و درباره علم اصول می‌نویسد:

«والتكفل لأدلة الأحكام وبراهينها من الحجج والأمارات وغيرهما مما يؤدي إلى معرفة الأحكام الشرعية علم الأصول وما من حكم نظري إلا ويستنبط من تلك الأدلة، فعلى المستنبط أن يتقنها ويحصلها بالنظر والاجتهاد لأنها لو كانت تقليديةً لأدى إلى التقليد في الأحكام لأن النتيجة تتبع أحسن المقدمتين»^۱

ایشان درباره علم رجال و اینکه باید مجتهد در آن نظر اجتهادی داشته باشد یا اطمینان به قول کارشناسان کافی است، سخنی را مطرح نمی‌کنند. ولی درباره رجوع به کتاب های لغت شناسان عرب اگر باعث اطمینان شود، برای اجتهاد کفایت می‌کند:

«إن الرجوع إلى اللغة من الأسباب المشرفة للفتوى على القطع بالمعنى الظاهر فيه اللفظ ولا أقل من حصول الاطمئنان بالظهور»^۲

۱. التنقيح في شرح العروة الوثقى، ج ۱، ص ۱۳

۲. همان، ص ۱۲



۴. مرحوم وحید بهبهانی در الفوائد الحائریه، ضمن اشاره به برخی از علوم مختلف که در اجتهاد به آنها نیاز است، تنها درباره علم کلام می‌نویسد:

«و من الشرائط الکلام، لتوقفه علی معرفة أصول الدین، و أنّ الحکیم لا یفعل القبیح، و لا یکلف ما لا یطاق، و أمثال ذلك بالدلیل، و إلاّ لکان مقلدا»^۱

توضیح:

دانستن همراه با دلیل، همان نظر اجتهادی است.

۵. مرحوم آخوند درباره علوم عربی و تفسیر، ظاهراً قائل به این هستند که لازم نیست مجتهد در فقه، در آنها هم مجتهد باشد، بلکه رجوع به کارشناس آن رشته‌ها برای اجتهاد در فقه کافی است:

«لا یخفی احتیاج الاجتهاد إلی معرفة العلوم العربیة فی الجملة ولو بأن یقدّر علی معرفة ما

یبتنی علیه الاجتهاد فی المسألة، بالرجوع إلی ما دوّن فیهِ، و معرفة التفسیر کذلک»^۲

ولی ظاهر - بلکه صریح - عبارت مرحوم آخوند آن است که مجتهد باید در علم اصول، مجتهد باشد.

۶. مرحوم اعرجی (م: ۱۲۲۷) در کتاب خود «المحصول فی علم الاصول» درباره علوم مختلف می‌نویسد:

«فمن العلوم الأدبیة أن یكون قادراً علی تناول ما حاول، متمکناً من تعرف مواقع الإجماع ومحل

الخلاف، خیراً بوجوه الترجیح عند اختلاف أربابها؛ فإن ظفرت بالحکم مُجمِعاً علیه، كما هو

الغالب حکمت ولا اجتهاد؛ لأنه إنما یكون فی الظنیات، وإلّا رجعت إلی مدارک، أو رجحت

أحد القولین؛ وذلك ضربٌ من الاجتهاد، ویزید علم المعانی بالحاجة إلی أن یكون عارفاً

بمقامات الأحوال، بصیراً بالنکات لا تخفی علیه دقائقها؛ لدوران فہم الخطابات واستعلام غرض

المتکلم علی ذلك، ولا یکفی فیهِ مجرد التمكن من استعلام قواعد، بل ولا العلم بها»^۳

[تناول ما حاول: به دست آوردن آنچه را اراده کرده است]

توضیح:

(۱) در علوم ادبی، باید مجتهد قادر باشد آنچه را اراده کرده است به دست آورد و بتواند آنچه اجماعی است

و آنچه محل اختلاف است را بشناسد و بتواند عوامل ترجیح در آن علوم را بداند

(۲) اگر حکم اجماعی را شناخت (که معمولاً چنین است) به همان حکم می‌کند (و در این مورد اجتهاد معنی

ندارد، چرا که اجتهاد در امور ظنی است)

۱. الفوائد الحائریه، ج ۱، ص ۳۳۶

۲. کفایة الاصول، ص ۴۶۸

۳. المحصول، ج ۲، ص ۶۰۹



۳) و اگر اجماعی نبود، باید به سراغ مدارک آن اقوال مختلف و ترجیح آنها برود

۴) و این یک نوع اجتهاد است

۵) و علم معانی از این هم فراتر می‌رود

۶) و در این علم تنها با شناخت قواعد و علم به آنها نمی‌توان احتیاجات را برآورده کرد و باید نکات مختلف را شناخت.

ایشان سپس به علم رجال تفسیر و حدیث توجه می‌دهد و می‌نویسد:

«وكذا الكلام في الرجال والتفسير والحديث؛ فلا بد من ملكة يُقْتَدَرُ بها على تعرّف ما عليه القومُ وتحصيل ما يُحتَاج إليه؛ فان ظفرت به بينا معلوماً فذاك، ولم تَحْتَجْ إلى اِعتمال، وإلا اجتهدتَ حتى يغلبَ ظَنُّكَ وتطمئنَّ نفسك.»^۱

ما می‌گوییم:

روشن است که ایشان علاوه بر رجال و تفسیر و حدیث، حتی در ادبیات عرب هم لازم می‌داند که مجتهد در فقه باید نظر اجتهادی داشته باشد.

۷. مرحوم شهید ثانی در کتاب حقائق الایمان می‌نویسد:

«ثم اعلم أنه باعتبار العلوم الثلاثة التي عدوها من شرائطه، وهي: الأصول والعربية، والرجال على ثلاثة أقسام: الاجتهاد فيها كلها، أو في بعضها والتقليد في الباقي، والتقليد في الكل. ولا شك أن المرتبة الأولى ساقط عنا، لجواز التقليد في العربية والرجال بالاتفاق.

وأما الأصول، فلا شك في سقوط مباحث القياس والرأي والاستحسان وأمثالها عنا، وحكم المسائل التي داخله في العربية حكمها، وكثير من مباحثها لا طائل تحتها، والقدر الضروري كالاتفاق والتقييد وطريق العمل للخلاص من تعارض الأمارات ذكره الأصحاب في الكتب الفقهية الاستدلالية بحيث لا مزيد عليه، فالحكم بوجوب تعلم هذا العلم مطلقاً يحتاج إلى دليل.

وكذا الحال في اشتراط تعلم أحوال الرواة بعد فهم الأحاديث الأحكامية ورتبت على ترتيب المسائل. والأصحاب ذكروا الأحاديث باسم الصحيح والحسن وغيرهما، حيث قالوا: في صحيحة فلان، أو حسنة فلان، أو مرسلة فلان وهكذا.

وكذا قال بعض المحققين: فلم يبق لأحد ممن تأخر عنهم من البحث والتفتيش إلا الاطلاع ما قرروه والفكر فيما القوة انتهى.



قال فی الذکری : إن الاجتهاد فی هذا الوقت أسهل منه فیما قبله ، لأن السلف رحمهم الله قد کفونا مؤونته بکدهم وکدحهم وجمعهم السنة والأخبار وتعديلهم وغير ذلك انتهى .
وأقول : فی زماننا أسهل منه فی زمان الشهيد رحمه الله ، لزيادة سعيه وسعی من بعده ، شكر الله سعيهم فی تنقيحه وتهذيبه وطريق العمل به .
ولو تنزلنا عن هذه المرتبة التي ذكرناها ، فلا شك فی كفاية جانب من العلوم الثلاثة ، ولا يحتاج إلى الاجتهاد فيها بالاجماع ، ولا المهارة بالمعرفة التامة لعدم ضبطها ، إذ فوق كل ذي علم عليم.^۱

توضیح:

- (۱) اجتهاد، با توجه به علم اصول، علم ادبیات عرب و علم رجال سه نوع است:
- (۲) در همه این علوم، اجتهاد لازم است. که این حرف باطل است، چرا که بالاجماع تقلید در رجال و ادبیات عرب جایز است.
- [ما می گوییم: اجماع در این بحث، ملاک و حجت نیست]
- (۳) اما درباره علم اصول: آن دسته از مسائل علم اصول مثل قیاس، استحسان و ... اصلاً مورد نیاز نیست و اما بحث های ادبی علم اصول (مثل حقیقت و مجاز و مشتق و ...) هم حکم با علم ادبیات است.
- (۴) و بسیاری از مباحث اصول هم اصلاً فائده ندارد
- (۵) و اما مقدار ضروری از اصول را فقها در کتابهای استدلالی فقهی مطرح کرده اند و بیش از آن هم مورد نیاز نیست.
- (۶) پس اینکه کسی بگوید به علم اصول فقه به طور مطلق نیاز است، حرف بی دلیلی است.
- (۷) همچنین بحث از احوال روات، چرا که فقهای دیگر زحمت کشیده اند و وضعیت روایت ها را معلوم کرده اند و لذا شهید اول می گوید اجتهاد در روزگار ما راحت تر از قبل است چرا که گذشتگان در این مسیر زحمت خود را کشیده اند و ما را بی نیاز کرده اند
- (۸) و من [شهید ثانی] می گویم در روزگار ما از زمان شهید اول هم ساده تر است چرا که شهید اول و فقهای بعد از او هم زحمت کشیده اند
- (۹) در هر حال این علوم ثلاثة (رجال، اصول، عربی) هم اجتهاد بالاجماع لازم نیست. و لازم نیست که مهارت تام در این علم پیدا شود.